

دست خدا (معجزات و کرامات جوادالائمه علیه السلام)

<?xml encoding="UTF-8">



شفای چشم

به همراه امام رضا (ع) در مکه بودم. به حضرت عرض کردم می خواهم به مدینه بروم، نامه ای برای ابی جعفر بنگار تا با خود ببرم.

امام رضا (ع) تبسمی کرد و نامه ای نوشت. به مدینه رفتم در حالی که چشم هایم به دردی مبتلا بود. به در خانه امام جواد (ع) رفتم، نامه را تحویل دادم. «موفق» غلام امام گفت: سر نامه را بگشا و در پیش روی امام قرار ده. این کار را کردم، آنگاه حضرت جواد (ع) فرمود: ای محمد وضعیت چشمت چگونه است؟ عرض کردم یابن رسول الله، همان گونه که مشاهده می فرمایید بیمار است و نورش رفته است. حضرت جواد (ع) دستش را دراز کرد، بر چشمم کشید، بینایی ام چون سالم ترین زمانش گشت. دست ها و پاهای حضرت را بوسیدم و در حالی بازگشتم که بینایی ام را بازیافته بودم و این در زمانی بود که سن حضرت کمتر از سه سال بود.

آزادی از زندان

اباصلت می گوید: پس از دفن حضرت رضا (ع) ، به دستور مأمون یک سال زندانی شدم. پس از یک سال از تنگی زندان و شب ن خوابی به ستوه آمدم، دعا کردم و برای رهایی از زندان به محمد و آل محمد (ص) متوسل شوم. از خداوند خواستم به برکت آل محمد (ص) در کار من گشایشی انجام دهد. هنوز دعایم به آخر نرسیده بود که حضرت ابی جعفر (ع) نجات بخش گرفتاران عالم، وارد زندان شد و فرمود:

ای اباصلت از تنگنای زندان بی تاب شده ای. عرض کردم: به خدا سوگند سخت بی تابم. فرمود: برخیز، دستی به زنجیرها زد و غل و زنجیرها از دست و پای من بر زمین افتاد. سپس دست مرا گرفت و از کنار نگهبانان زندان عبور داد. نگهبانان در حالی که مرا نظاره می کردند، توان سخن گفتن با مرا نداشتند و از زندان خارج شدم. سپس حضرت فرمود: برو در امان خدا که هرگز نه دست مأمون به تو می رسد و نه دست تو به مأمون. اباصلت می گوید: همان گونه که حضرت فرمود تا حال مأمون را ندیده ام.

خشک شدن دست نوازنده

مأمون برای رسیدن به هدفش (بد نام کردن حضرت امام جواد علیه السلام) همه نوع نیرنگی را در خصوص امام جواد (ع) به کار برد اما هیچ کدام از آنها برای وی سودی نداشت. به عنوان نمونه پس از به عقد درآوردن دخترش ام الفضل با امام جواد (ع) ، صد کنیز زیبا را انتخاب کرد که هر یک جامی پر از گوهر درخشان در دست داشتند. مأمون به کنیزان دستور داد تا پس از نشستن حضرت در جایگاه دامادی به استقبال وی رفته و به او خوشامد گویند. کنیزکان به سوی حضرت شتافتند و خوشامد گفتند ولی امام هیچ اعتنایی به آنها نکرد.

مخارق عودنواز دربار به مأمون گفت من توان آن را دارم که نقشه ات را (وادار کردن حضرت به لهو و لعب) عملی سازم. او که دارای ریشی بلند و صوتی خوش بود در مقابل امام جواد (ع) نشست و شروع به خواندن آواز کرد. کسانی که در آنجا حضور داشتند، گرد مخارق حلقه زدند. هنگامی که مخارق شروع به نواختن عود و آواز خوانی کرد، امام جواد (ع) سر مبارک خود را متوجه او کرد و بر وی نهیب زد و فرمود: «**اتق الله يا ذالعثنون**؛ از خدا بترس ای ریش بلند». دست مخارق از حرکت ایستاد، عود از دستش افتاد و دیگر هرگز نتوانست عود بنوازد.

شهادت عصا بر امامت

روزی برای زیارت قبر رسول خد (ص) رفته بودم که امام جواد (ع) را دیدم، با او درباره مسائل گوناگونی مناظره کردم، همه را پاسخ داد. به او گفتم: خواستم از شما چیزی بپرسم اما شرم دارم از پرسش. امام فرمودند: بدون آنکه سئوال را بپرسی من پاسخ آن را می دهم. تو می خواهی بپرسی امام کیست؟ گفتم: آری به خدا سوگند. فرمود: منم. گفتم: بر این مدعا نشانه و حجتی دارید؟ در این لحظه عصایی که در دست امام بود به سخن آمد و گفت: همانا او مولای من، حجت خدا و امام این زمان است.

پیام های دریافتی (کلمات قصار امام جواد علیه السلام)

اطمینان به خداوند، بهای هر چیز ارزشمند است و برای ترقی و بلند مقامی، چنان نردبان است. همنشینی با بدکار همچون شمشیر برهنه است که منظره اش زیبا و اثرش زشت و ناپسند است. شهوت ها ناشی از ضعف و زبونی دل است. رفتن به سوی خدا با قلب، از به زحمت انداختن تن، به واسطه عمل، رساننده تر است. حسن خلق، در رأس نامه اعمال مؤمن است. زیبایی (انسان) در زبان اوست. هرکس پنهانی برادرش را نصیحت کند، او را آراسته است و اگر آشکارا چنین کند، وی را زشت گردانده.